


نوع مقاله: ترویجی

واکاوی جریان غلو در مسیحیت و اسلام مبتهی بر آیات و روایات

محمد آسائی / دکترای علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

asaee@ut.ac.ir

 orcid.org/0000-0002-8184-8163

پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۷

دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۱۹

چکیده

ادیان بزرگ آسمانی، از گذشته‌های دور همواره با جریان‌های افراط‌گرا و غالی مواجه بوده‌اند. آفت غلو یکی از معضلات دین و دین‌داری است که در مکتب اسلام نیز بدان توجه شده و هشدارهای فراوانی نسبت به آن اعلام شده است. تحقیق حاضر با روش تحلیلی پس از تبیین برخی از مفاهیم مشترک و بنیادین الهیات مسیحی و آموزه‌های حقه مکتب اسلام، نمونه‌های متناظر در دو مکتب در زمینه تثلیث، تجسد و نیز گناه حضرت آدم را مورد تحلیل قرار داده و نتیجه گرفته که افکار غالبانه نوعی کج‌فهمی و سوءبرداشت از برخی تعالیم راستین دینی هستند. در پی آن، جریان انحرافی غلو در الهیات مسیحی پولس و غلات شیعه در عرصه‌های ادعای ربوبیت برای بزرگان دینی، کفایت ایمان از عمل به شریعت و منصب‌های الهی، با بیان استدلالی و تکیه بر نصوص کتاب‌های مقدس و روایات، مورد بررسی قرار گرفته است. تفاوت اصلی این دو جریان، در بقای جریان مسیحیت مبتنی بر خوانش پولس و انقراض غلات شیعی، مطرح شده است.

کلیدواژه‌ها: مسیحیت، تثلیث، غلات، عهد جدید، امامت.

مقدمه

اثبات این مدعا نیاز به مدارک بیشتری دارد و به صرف شباهت، چیزی اثبات نمی‌شود. به‌خصوص اینکه پیشینه غلو در مذهب تشیع به نیمه نخست قرن دوم و یا حتی دوران امام علی علیه السلام می‌رسد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۱۶). از این رو بعید است در این مقطع زمانی مسلمانان از چنین شناختی از مسیحیت برخوردار باشند. به‌علاوه، حتی اگر این را هم بپذیریم، به شرحی که خواهد آمد، عقاید غلوآمیز کاملاً می‌توانست در بستری اسلامی رشد کند.

یک جریان غلوآمیز مشخصه‌هایی دارد که هم در مسیحیت و هم در غلات مشترک است. این موضوع، یعنی بررسی ماهیت یک‌سان پدیده‌های غلوآمیز در دو دین اسلام و مسیحیت از راه مقایسه آنها، تحقیقی است که به‌عنوان نمونه یک تحقیق ملهم و ادامه‌یافته از آیات قرآن ارائه می‌شود. در قرآن کریم، اهل کتاب به غلو متهم شده و از آن بر حذر داشته شده‌اند. از آن طرف یک جریان زبان‌آور غلو در اسلام هم دیده می‌شود. خودبه‌خود این موارد ما را به این سمت رهنمون می‌سازد که آیا احتمال دارد اینها دو جریان مشابه با نحوه عملکرد نزدیک به هم باشند؟

در آثاری که اختصاصاً درباره جریان غلو نگاشته شده؛ مانند کتاب *غالیان* از نعمت‌الله صفری فروشانی یا *غلو* از نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی درباره جریان غلو در ادیان پیش از اسلام، فقط به اشاره‌ای کوتاه بسنده شده؛ حال آنکه جا دارد این موضوع مورد توجه بیشتری قرار گیرد (صفری فروشانی، ۱۳۸۷، ص ۲۹).

۱. تناظر و تشابه میان برخی تعالیم اسلامی و مسیحی

آنچه که به‌عنوان گام نخست برای رسیدن به نتیجه ضرورت دارد، بررسی وجود نوعی تناظر میان برخی تعالیم قرآنی و مسیحی است که حتی باعث شده گاهی مسیحیان در مجادلات خود با مسلمانان برای اثبات مدعای خود از آیات قرآن کمک بگیرند. به‌خصوص آیاتی که مسیح را کلمه خدا و روح‌الله می‌دانند. *ابن تیمیه* اعتراض خود را نسبت به این مسئله این‌گونه ابراز کرده است که: «روشن شد که آنها می‌خواهند قرآن را تحریف کنند، همان‌گونه که غیر از آن از کتب متقدم را تحریف کردند» (ابن تیمیه، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۷۸). محمدجواد مغنیه هم از سوءاستفاده مسیحیان تبشیری از آیات قرآن گلایه کرده است (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۵۰۱). این محدود به زمان حال نیست و در زمان‌های گذشته هم وجود داشته است. مثلاً طبری در

در راستای بحث سیر انحراف تدریجی و وقوع آفات در ادیان و دین‌داران، یکی از مواردی که از برجستگی بیشتری برخوردار است و از این رو در این مجال مورد بررسی قرار می‌گیرد، غلو است. قرآن کریم به مسئله غلو در بین اهل کتاب اشعار داشته و آنها را از آن نهی می‌فرماید: «یا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (نساء: ۱۷۱). در آیه مشابه دیگری از قرآن چنین گفته شده: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ» (مائده: ۷۷). نظر به سیاق آیات قبل و بعد، هر دو آیه خطاب به مسیحیان هستند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم فرمودند: «بر حذر باشید از غلو در دین؛ چراکه کسانی را که قبل از شما بودند، غلو در دین هلاک کرد» (واحدی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۱۷). ایشان همچنین خطاب به علی علیه السلام فرمودند: «در تو مثلی از عیسی هست و آن این است که نصاری آن‌قدر در دوستی او افراط کردند که کافر گشتند و یهود آن‌قدر با او دشمنی کردند که کافر شدند» (صدوق، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۰۹).

غلو در لغت به معنای تجاوز از حد است و از نظرگاه اسلامی، مسیحیان در امر عیسی صلی الله علیه و آله غلو کردند و او را اله و ابن‌اله دانستند و از آن طرف یهودیان هم قصور کردند و آن حضرت را ولدالزنا و ساحر خواندند (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۶، ص ۲۵۲؛ ج ۱۱، ص ۱۰۸)؛ و دین خدا بین مقصر و غالی است.

می‌توان این‌گونه گفت که غلو یک خطای ذهنی و روانی است که در دین و حتی خارج از آن رخ می‌دهد و از آفات دین‌داری جاهلانه است. غلو می‌تواند در حق بزرگان مذهبی چون ائمه، خلفا، پیشوایان چهارگانه فقهی اهل سنت، برخی کتب مانند کتاب *الکافی* یا *صحیح بخاری* و... رخ دهد (ر.ک: صالحی نجف آبادی، ۱۳۹۷، ص ۱۹).

اما آنچه که توجه ما را به‌خود جلب می‌کند، شباهت میان فریق غالی در مذهب تشیع و مسیحیت کنونی است. این موضوعی است که در برخی تفاسیر قرآن فقط اشاره‌ای کوتاه به آن شده است (برای نمونه: حقی برسوی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۲۷؛ شعراوی، ۱۹۹۱، ص ۲۸۶۰). شباهت میان این دو به قدری است که حتی برخی پژوهشگران عقاید غلات را مأخوذ از مسیحیان دانسته‌اند (زمانی‌نژاد، ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۵۹). *شهرستانی* هم در *الملل و النحل* چنین ادعایی کرده است (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۰۳). اگرچه

در جسم مسیح و اینها تفاوت میان تلقی اسلامی و مسیحی است. بعد از تجسد نوبت به تثلیث می‌رسد که نام یکی از اقاانیم آن، یعنی روح‌القدس در تعالیم اسلامی نیز دیده می‌شود. مفسران قرآن در معنای روح‌القدس اختلاف دارند، اما اکثراً مصداق آن را جبرئیل دانسته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۰۷؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۶، ص ۵۲۸). سیوطی واژه روح را مشترک لفظی دانسته و وجوه مختلف معنایی آن در آیات قرآن را ذکر کرده است (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۴۴). البته ابن‌تیمیه متوجه تمایز میان روح‌القدس و جبرئیل شده بود (ابن‌تیمیه، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۷۴). علامه طباطبائی هم، روح را یک امر قدسی به غیر از جبرئیل یا فرشتگان می‌داند. البته نظریه ایشان همراه با طول و تفصیل و اندکی پیچیدگی است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۲، ص ۲۰۵؛ ج ۱۳، ص ۱۹۵). در تفسیر موضوعی آیت‌الله مکارم شیرازی موسوم به *نفحات القرآن* هم توضیحات زیادی درباره روح‌القدس داده شده است (مکارم، ۱۴۲۶ق، ج ۷، ص ۱۷۸). در روایات اهل‌بیت^ع تبیین‌های مهمی از روح‌القدس صورت گرفته است. در کلامی از امام صادق^ع چنین تعلیم داده شده:

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق^ع از علم امام پرسیدم به آنچه در اقطار زمین می‌باشد، با اینکه خودش در خانه است و پرده‌ای جلو او افتاده؟ فرمود: ای *مفضل* به راستی که خداوند تبارک و تعالی در پیغمبر^ص پنج روح نهاد، روح حیات که به وسیله آن بجنبند و راه رود و روح قوت که به وسیله آن قیام کند و مبارزه نماید و روح شهوت که با آن بخورد و بیاشامد و ازدواج کند و روح ایمان که به وسیله آن ایمان آورد و عدالت ورزد و روح‌القدس که با آن تحمل نبوت کند و چون پیامبر درگذرد، روح‌القدس از او منتقل شده و به امام متعلق شود، روح‌القدس نه بخوابد، نه غفلت کند، نه سرگرم شود و نه به خود ببالد، ولی آن چهار روح دیگر بخوابند، غفلت ورزند، سرگرم گردند و مغرور شوند و امام با روح‌القدس همه چیز را درک می‌کند (کلینی، ۱۳۹۲ق، ج ۲، ص ۴۰).

بر مبنای این روایت و روایات دیگر در همان قسمت، روح‌القدس از مبادی علوم ائمه است و چنان‌که در روایت ذیل از امام ششم، بدان تصریح شده، آن غیر از ملائکه و مخلوق است:

ابوبصیر گوید: از امام صادق^ع از این سخن خداوند تعالی

تفسیر خود روایت کرده که گروهی از نصاری نجران به محضر رسول خدا^ص آمدند و با ایشان مخاصمه کردند و گفتند: آیا نمی‌گویی که او [مسیح] کلمه خدا و روح خداست؟ پیغمبر^ص فرمودند: بله و آنها گفتند: همین ما را بس است. آنگاه خداوند عزوجل این آیه از قرآن را نازل فرمود: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۱۸)، اما تفصیل این مشابهت به شرحی است که در ادامه خواهد آمد.

۱-۱. تناظر در تجسد و تثلیث

از نگاه عهد جدید، خداوند در فرزند خود مسیح تجسم یافته و خودانکشافی کرده است؛ و هرکه مسیح را بشناسد به شناخت از خدای پدر نائل آمده است (یوحنا، ۷:۱۴). نظریه‌ای مشابه تجسد که در عرفان اسلامی قابل ذکر است، تجلی خداوند است. این مفهوم در روایات ائمه اهل‌بیت^ع هم وارد شده است. برای نمونه، امام صادق^ع در شأن قرآن کریم می‌فرماید: «خداوند در کلامش برای آفریدگانش تجلی کرد، ولی آنها نمی‌بینند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۹، ص ۱۰۷). در مفهومی عام‌تر، امام علی^ع می‌فرماید: «ستایش خداوندی را سزااست که با آفرینش مخلوقات بر انسان تجلی کرد و با حجت خود بر قلب‌هاشان آشکار است» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸).

در اصطلاح کلامی و عرفانی، تجلیات الهی، عبارت است از: آشکار شدن صفات متکثر خداوند در مخلوقات و موجودات (سجادی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۷). در عرفان اسلامی، خداوند عالم خارجی را خلق می‌کند، به‌مانند نشأت گرفتن اشعه خورشید از خود خورشید (عرابی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۵۲؛ ج ۱، ص ۳۱۲). این مفهوم، با مفهوم "کلمه" ارتباط تنگاتنگی دارد. کلمات، مخلوقات خدایند و همه موجودات از آنجاکه مظهر صفات جلال و جمال الهی‌اند، کلمات الهی هستند (سجادی، ۱۳۸۳، ص ۶۶۷؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۸۸). کلمات در شمار نگنجدند؛ چنانچه در قرآن کریم پایان‌ناپذیر معرفی شده‌اند (لقمان: ۲۷). انجیل یوحنا، مسیح را کلمه خدا می‌داند. از آن سو در قرآن هم، مسیح کلمه خدا دانسته شده است (آل‌عمران: ۴۵). اما در تعالیم اسلامی اولاً نه کلمه، بلکه صحبت از کلمات است و کلمات در هر سطحی از جمله اشرف آنها یعنی انسان کامل (انبیا و اوصیا)، مخلوق هستند؛ ثانیاً دیدگاه اسلام تجلی صفات خداوند در کلمات است نه تجسد کلمه هم‌ذات با خدا

پرسیدم که می‌فرماید: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ؛ ایشان فرمودند: آفریده‌ای است از آفریدگان خداوند عزوجل بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل، همراه رسول خدا بود، به او خبر می‌داد و او را نگهداری می‌کرد و او بعد از پیامبر با ائمه است (همو، ۱۳۹۲ق، ج ۲، ص ۴۵).

مخلوق بودن روح‌القدس در نگرش اسلام با ازلی و هم‌ذات خدا بودن آن در نگرش مسیحیت تفاوت مهم میان این دو قرائت است.

۱-۲. تناظر در برداشت از گناه آدم و فدا

علاوه بر کلمه و روح‌القدس، درباره گناه آدم ﷺ هم نکات مشابهی در آثار اسلامی دیده می‌شود. طبق قرائت مسیحی، گناه آدم ابوالبشر منجر به گناهکار و فاسد شدن سرشت همه به‌واسطه گردید و به‌واسطه فیض بی‌کران الهی که از طریق یک انسان برگزیده یعنی مسیح، به‌سوی عالم جاری است، گناهان و لغزش‌های به‌واسطه بخشیده می‌شود. این تفکر در نامه پولس به رومیان بدین نحو بیان شده که: «پس، همان‌گونه که گناه به‌واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به‌واسطه گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامن‌گیر همه آدمیان گردید... پس همان‌گونه که یک نافرمانی به محکومیت همه به‌واسطه انجامید، یک عمل پارسایانه نیز به پارس شمرده‌شدن و حیات همه به‌واسطه منتهی می‌گردد» (رومیان، ۵: ۱۹-۱۲).

گناه آدم به فرزندانش یعنی ابنای بشر به ارث رسید و تنها کسانی از این تباهی برکنارند که فیض الهی مسیح شامل حال آنها شود (آگوستین، ۱۳۹۳، ص ۵۳۵). طبق تعالیم عهد جدید، مسیح به‌واسطه خون خود و قربانی شدنش بر صلیب، بار گناهان را به دوش کشیده، منجی و رهایی‌بخش آنها گردید. یک قربانی برتر از قربانی‌های عهد عتیق که با فدا شدن آن، عهد جدیدی منعقد گشت (عبرانیان، ۹: ۱۲-۲۸). با بسته شدن این عهد، دوران شریعت منقضی گشته و ایمان به مسیح جهت عادل شمردگی و تقدس جایگزین شریعت موسوی می‌شود (غلاطیان، ۳: ۱۲-۲۶).

از نگاه قرآن کریم، آدم ﷺ از فرمان خداوند عصیان کرد و از بهشت اخراج گردید (طه: ۱۲۱). برخی بازتاب‌های خاص از این موضوع در روایات قابل بررسی است؛ مثلاً در حدیثی از امام صادق ﷺ به‌نقل از رسول خدا ﷺ چنین گفته شده:

چند نفر یهودی خدمت رسول خدا رسیدند و راجع به مسائلی سؤال کردند که یکی از سؤالات این بود: ای محمد بگو چرا این

چهار عضو شسته می‌شود [در وضو] درحالی که اینها نظیف‌ترین جاها در بدن است؟ پیامبر فرمود: وقتی شیطان آدم را وسوسه کرد و آدم به آن درخت نزدیک شده و به آن توجه کرد، آبرویش رفت؛ سپس برخاست و به‌سوی درخت رفت و آن اولین قدمی بود که به‌سمت خطا برداشته شد؛ سپس با دستش از آنچه بر آن درخت بود، گرفت و خورد؛ پس زینت و جامه‌ها از تنش ریخت و آدم دست بر سرش گذاشت و گریست و آنگاه خدا توبه او را پذیرفت بر او و فرزندانش شستن این اعضای چهارگانه را واجب فرمود و او را امر به شستن صورت کرد، به‌خاطر نگرستن به درخت؛ و او را امر به مسح سر کرد، به‌خاطر گذاشتن دستش بر سرش و او را امر به مسح دو پا کرد، به‌خاطر رفتن با آن به‌سوی خطا (صدوق، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۷۵۳).

در یکی دیگر از احادیث «جاء نفر من اليهود» با سندی دیگر با مضامین مشابه وجود دارد. مثلاً در ذیل روایتی از پیامبر اسلام ﷺ در باب روزه آمده است:

آدم آنگاه که از درخت خورد؛ آنچه خورده بود در شکمش سی شبانه روز باقی ماند؛ پس خداوند عزوجل بر فرزندان آدم سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب کرد و آنچه [در شب] می‌خورند، تفضلی از خدای تعالی است بر ایشان، و بر آدم [نیز] همچنین بود و خدای تعالی آن را بر امت من واجب گردانید. سپس رسول خدا این آیه را تلاوت فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ یهودی گفت: راست گفتی ای محمد؛ مزد کسی که رمضان را روزه بگیرد، چیست؟ پیامبر فرمود: هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را برای رضای خدا روزه ندارد، مگر آنکه خدا هفت ویژگی بر او واجب می‌گرداند... سوم آنکه خطای پدرش آدم را جبران می‌کند... (همو، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۱۷۳).

در متون اسلامی، گناه آدم به‌هیچ‌وجه کوچک جلوه داده نشده است، بلکه نافرمانی خداوند در هر صورت امری بزرگ است. در روایتی دیگر، امام باقر ﷺ می‌فرمایند: «اگر آدم گناه نمی‌کرد هیچ مؤمنی گناه نمی‌کرد و اگر خدای عزوجل توبه او را نمی‌پذیرفت، هرگز توبه هیچ گناهکاری را قبول نمی‌کرد» (همان، ج ۱، ص ۳۳۱). از نگاه قرآن به این گناه، توبه و آمرزش خداوند تعلق گرفت: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» (طه: ۱۲۲)؛ و این یک تفاوت مهم میان تلقی مسیحیت و اسلام در این مورد است.

است؛ کما اینکه خود قرآن گزارش سوء استعمال آن توسط مشرکان عرب را می‌دهد: «وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (یونس: ۱۸)؛ این تعلیم صحیح توحیدی می‌تواند در شکلی انحراف یافته، به چیزی مانند فدا در مسیحیت تبدیل شود.

۱-۳. تحلیل و بررسی

نظر به اینکه عیسی[ؑ] از نگاه قرآن کریم، یک پیامبر و طبیعتاً عبد و مخلوق است؛ پس دانسته شد که دو ضلع از اضلاع تثلیث، در معارف اسلامی هر دو مخلوق و غیرازلی هستند. در تاریخ قرون اولیه کلیسا، هم بر سر الوهیت و ازلیت مسیح و هم روح القدس، مناقشه وجود داشته است، اما در هر دو مورد با این استدلال که وجودی که مخلوق باشد نمی‌تواند نجات بخشد یا تقدس دهد، جنبه الهی در این دو اقوم را ثابت کردند (مک‌گراث، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۴۵۶). در صورتی که چنین پیش‌فرضی را کنار بگذاریم، استدلال فوق نمی‌تواند کافی باشد.

ضمناً این نکته را هم باید در نظر داشت که اقانیم ثلاثه با توجه به فعالیت‌شان در امر آفرینش و نجات انسان است که معنا پیدا می‌کنند؛ مسلمانان که میانی مسیحی درباره گناه، نجات و فدیة را معتبر نمی‌دانند؛ حتی اگر به فرض هم خدا چندگانه بود، نیازی نداشتند درباره خداوند این‌گونه بیان‌دیشند.

تا اینجا روشن شد که برخی ادبیات مهم مسیحی در متون اسلامی نظیر دارند، اما باهم تفاوت مفهومی دارند. توجه به این اشتراکات و افتراقات ما را به یک نکته رهنمون می‌سازد و آن اینکه از زاویه نگاه قرآنی و اسلامی، آموزه‌های مسیحی کاملاً بدعت نیستند، بلکه در آیین راستین الهی اصل و ریشه‌ای دارند که در دین مسیحیت کنونی با غلو و انحراف قرین گشته‌اند. مفاهیم دینی با تغییر در میزان شدت و ضعف‌شان (غلو و قصور) می‌توانند به عقاید انحرافی و مضر تبدیل گردند.

۲. شباهت‌ها و افتراق‌های ماهوی جریان غلو در مسیحیت و اسلام

همان‌طور که بیان شد غلو یک نوع انحراف در دین است که منجر به زوایه گرفتن نسبت به تعلیم راستین می‌گردد. در ادامه چند

گرچه به نظر می‌رسد گناه آدم از اختلافات مهم و بنیادی میان اسلام و مسیحیت است، اما باین‌حال اشتراکاتی هم در این بین دیده می‌شود. آیه شریفه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام: ۱۶۴) مانند هر گزاره دینی دیگری غیرقابل تخصیص نیست. مثلاً درباره تسری گناه از شخص گناهکار به نسل وی، روایتی از امام رضا[ؑ] بدین مضمون آمده است که: «خداوند عزوجل به یکی از پیغمبرانش وحی کرد: هرگاه اطاعت شوم، راضی گردم و هرگاه راضی گردم، برکت دهم و برای برکت من پایانی نیست و چون نافرمانی شوم، خشم کنم و چون خشم کنم، لعنت کنم و لعنت من تا هفت پشت برسد» (کلینی، ۱۳۹۲ق، ج ۳، ص ۴۰۵). نظر به محکمت دیگر از متون قرآنی و روایی، می‌توان قید توبه را در این روایت لحاظ داشت؛ به این معنا که در صورت عدم بازگشت گناهکار این‌چنین می‌گردد (علامه مجلسی شرحی بر این روایت دارد که با مذهب عدلیه سازگار است: مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۹، ص ۴۲۶؛ همو، ۱۴۰۳ق، ج ۷۰، ص ۳۴۱).

در نگاه اول، به نظر نمی‌رسد که مفهوم شفاعت در اسلام ربطی به فدا در مسیحیت داشته باشد و واقعاً هم دو آموزه متفاوت هستند، اما بی‌شباهت هم نیستند. همین شباهت کمرنگ، علامه طباطبائی را بر آن داشت تا به بیان تفاوت آن دو بپردازد. ایشان شفاعت را برای حضرت عیسی[ؑ] اثبات، اما فدیة گناهان بشر شدن را نفی کرده‌اند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۲۹۱)؛ (برای مطالعه تفاوت این دو مفهوم در اسلام و مسیحیت، نک: مفتاح، ۱۳۹۳، ص ۱۴۳). شفاعت و ابعاد مختلف آن، موضوع بسیار گسترده‌ای در سطح ده‌ها آیه و روایت است، اما اجمالاً اینکه یک شفیع به‌واسطه وجاهت و آبرویی که نزد خداوند دارد، می‌تواند خواستار بخشش گناه فرد دیگری نزد خداوند شود. مثلاً پیامبر اکرم[ؐ] می‌فرماید: «هر پیامبری دعایی دارد که با آن خدا را خواند و درخواستی کرد؛ و من دعای خود را برای شفاعت امتم در روز قیامت ذخیره کردم» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷۷). البته حق شفاعت منحصر در شخص پیامبر نیست، بلکه دایره گسترده‌ای از شایستگان، حق شفاعت دارند. در حدیثی دیگر از پیامبر[ؐ] آمده است: «سه کس نزد خدا شفاعت می‌کنند و شفاعت‌شان پذیرفته می‌شود؛ انبیا، سپس علما و سپس شهیدان» (همو، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۶۱). باین‌حال، مانند هر معرفت توحیدی دیگری وقوع انحراف یا کج‌فهمی در این آموزه هم محتمل

مشخصه جریان‌های غالی مورد بررسی قرار می‌گیرد تا این موضوع بیشتر مورد کنکاش قرار گیرد.

۲-۱. ادعای ربوبیت درباره بزرگان دینی

یکی از امور مشترک میان فرق غالی، ادعای ربوبیت و الوهیت درباره واسطه‌هاست. این مورد بسیار گسترده است و حتی از دایره ادیان هم خارج می‌شود که نشان می‌دهد یک جنبش غلو می‌تواند در هر جایی پدید آید، بدون اینکه الزاماً اقتباسی در میان باشد. مثلاً درباره کنفوسیوس فیلسوف و معلم شهیر چین باستان همین اتفاق افتاد. درباره او که در جامعه خود بسیار تأثیرگذار بود، در قرن یکم پیش از میلاد، ادعا شد که فرزند خداست و معجزات فرضی بی‌شماری نیز به وی نسبت داده شد. او به‌مثابه یک ابرانسان و خدایی در میان آدمیان که می‌تواند آینده را پیشگویی کند معرفی شد. چنانچه این عقاید تثبیت می‌شد، کنفوسیوس در چین مقامی هم‌تراز با مقام عیسی مسیح در غرب پیدا می‌کرد، اما برخی از پیروان منطقی‌تر و واقع‌گراتر کنفوسیوس به این نظریات اعتراض کردند. به باور آنها کنفوسیوس نه خدا بود و نه شاه، بلکه تنها یک حکیم بود (فانگ، ۱۳۹۶، ص ۲۷۴).

اما در مسیحیت، عیسی علیه السلام که از نگاه قرآن یک پیامبر است، و از نگاهی سکولار، علاوه بر یک پیامبر مانند سایر انبیا عهد عتیق، می‌توان ایشان را یک معلم و روحانی دینی انقلابی هم دانست؛ فرزند خدا و بلکه خود خدا خوانده می‌شود که خدای مجسم است و جهان به واسطه او پدید آمد (یوحنا، ۱:۱-۱۰). در عهد جدید واژه خداوند (به یونانی: کوریوس - Kyrios) درباره مسیح به کار رفته است، واژه‌ای که ترجمه نام خداست و برای همین هم مسیحیان حاضر نبودند امپراتور را با آن خطاب کنند. باین‌حال در کلیسای اولیه به‌واقع مسیح را به‌عنوان معبود عبادت می‌کردند (مک‌گراث، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۵۳۵).

غلات هم در حق امام، اعتقاد به الوهیت و یا حلول و یا وجود جزء الهی در او داشتند. در همین راستا ایشان معتقد بودند که امام، عالم به غیب است (دارای علم نامتناهی است) تا جایی که شمار ستارگان، برگ درختان، قطرات باران و شن‌های بیابان را هم می‌داند (حر عاملی، ۱۴۲۵ق، ج ۵، ص ۴۰۱). به‌علاوه برای امام توانایی تقسیم ارزاق و تعیین آجال بندگان را قائل بودند (همو، ۱۴۲۵ق، ج ۵، ص ۳۸۵؛ مشکور، ۱۳۷۹، ص ۱۵۱). برخی از این غالیان، برای اثبات حلول خداوند در افراد انسانی، به آیاتی چون: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ

وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۹) استشهاد می‌کردند و می‌گفتند جهت اینکه خداوند ملائکه را به سجود فرمان داد، این بود که در آدم حلول کرده بود (بغدادی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۴۵).

مسیحیان براساس گزارشات اناجیل اربعه معتقدند مسیح سه روز پس از مصلوب شدن از قبر برخاست و به آسمان صعود کرد (متی، باب ۲۸؛ یوحنا، باب ۲۰) این واقعه به رستاخیز مسیح معروف است. در مقابل، جریان‌های غالی شیعی هم عقایدی نزدیک به این مطرح کرده‌اند. آنان شهادت برخی از ائمه همچون امام علی و امام حسین علیهم‌السلام را انکار می‌کردند و مدعی بودند ایشان همچون عیسی علیه السلام به آسمان صعود کرده و در آخرالزمان بازخواهند گشت. برای اثبات این ادعا به آیه شریفه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء: ۱۴۱) احتجاج می‌کردند (اشعری، ۱۳۴۱، ص ۱۹؛ صدوق، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۴۹۰). این نیز عنصر مشابه دیگری در بین این دو گروه است.

۲-۲. کفایت ایمان از شریعت

اما شباهت‌های عقیدتی تنها به سه مورد فوق ختم نمی‌شود. طبق آموزه‌های پولس در عهد جدید، ایمان به مسیح موجب عادل شمردگی می‌شود و از عمل به شریعت موسوی کفایت می‌کند. مثلاً پولس در نطقی می‌گوید: «اکنون هر که ایمان بیاورد به‌واسطه او پارسا شمرده می‌شود در هر آنچه نتوانستید به‌واسطه شریعت موسی پارسا شمرده شوید» (اعمال رسولان، ۳۹:۱۳).

پولس می‌خواهد این مطلب را روشن کند که چیزی ورای شریعت وجود دارد که روح کلی آن است و شریعت بدان استوار است و با آن معنا می‌یابد و با دستیابی به آن ایمان که ارمغان مسیح است، از عمل به جزئیات شریعت بی‌نیاز هستیم (رومیان، ۲:۱۷-۲۹). اما دیدگاه پولس در قبال شرع بدبینانه‌تر است. او می‌گوید: «مسیح به‌جای ما لعن شد و این‌گونه ما را از لعن شریعت بازخیر کرد» (غلاطیان، ۳:۱۳). وی حتی شریعت را عامل گناه دانسته و می‌نویسد: «نیش مرگ گناه است و نیروی گناه، شریعت» (اول قرنتیان، ۱۵:۵۶). اما چرا عیسی همچون یهودیان به شریعت عمل می‌کرد؟ پاسخ پولس این است که: «تا آنان را که زیر شریعت بودند فدیة کند، و تا مقام پسرخواندگی را به‌دست آوریم» (غلاطیان، ۴:۵). البته دیدگاه پولس به‌هیچ‌وجه به این معنا نیست که پس از ایمان به مسیح انسان مجاز است هرکاری انجام دهد، بلکه باید نیکوکار و

تعالیم حقیقی اهل بیت علیهم السلام بود. مثلاً در روایتی از امام صادق علیه السلام این طور آمده است که خداوند تبارک و تعالی درباره شیعه علی علیه السلام وعده‌ای به پیامبر صلی الله علیه و آله داد و آن «مغفرت و آمرزش برای هر کسی از آنان که ایمان آورد و اینکه هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای را از آنها به‌جا نگذارد و برای آنها گناهان به حسنات تبدیل شوند» (کلینی، ۱۳۹۲ق، ج ۲، ص ۴۴۵). در روایاتی دیگر، امام ششم در اثنای گفت‌وگویی با *ابان بن تغلب* به او می‌فرماید: «همه مردم بندگان دوزخ‌اند، جز تو و یاران و هم مذهبانت که خدا به‌واسطه ولایت ما شما را از آتش آزاد کرد» (همان، ج ۲، ص ۴۱۳). امام باقر علیه السلام در یک حدیث قدسی از خداوندگار متعال روایت می‌کند که:

محققاً هر رعیتی در اسلام را که به ولایت امام جانی که از جانب خدا نیست، دین‌داری کند، مجازات می‌کنم؛ حتی اگر در اعمالش نیکوکار و باتقوا باشد؛ و محققاً می‌گذرم از هر فردی در اسلام که به ولایت امام عادل که منصوب از جانب خداست، گردن نهد؛ گرچه آن فرد نسبت به خودش ستم‌کار باشد (همان، ج ۲، ص ۳۶۳).

روایات وارده در این معنا متعددند؛ از جمله در همان باب و باب بعدی از کتاب *کافی* که حدیث اخیر از آن نقل شد هم، احادیث دیگری وجود دارد. در همه این روایات، داخل بودن در ولایت اهل بیت علیهم السلام یک شرط محوری برای قبول عمل و نجات از گناهان معرفی می‌شود. شیعیان آل‌البیت به‌واسطه شفاعت این خاندان از عذاب دوزخ برکنارند. اما در این میان یک نکته مهم وجود دارد و آن اینکه این مطلب جوازی بر لابی‌گری و سهل‌انگاری در دین نیست؛ نکته‌ای که غلات بر سر آن به خطا رفتند. فرق است بین کسی که گاهی بر اثر غلبه غفلت و شهوت به گناه می‌افتد، با کسی که عمدانه معصیت می‌کند و گناهکاری رویه و عادت اوست؛ دومی فرمان خدا را سبک می‌شمارد که خود نوعی کفر است. واضح است که عبودیت و طاعت از خصیصه‌های برجسته زندگانی اهل بیت علیهم السلام است، تا آنجا که امام چهارم به زین‌العابدین و امام هفتم به عبدصالح ملقب گشتند. در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «معنای کفر عبارت است از هر چیزی که خداوند بدان نافرمانی شود، کوچک باشد یا بزرگ که از سر انکار، سبک شمردن و بی‌اعتنایی انجام پذیرد؛ کننده آن کافر و معنای آن کفر است، از هر ملت یا فرقه‌ای که باشد» (حرانی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۴۲).

مقدس باشد؛ همان طور که در فقرات پرشماری از رسائل *پولس* به اخلاق حسنه و دعا توصیه شده است (برای نمونه بنگرید: اول تیموتائوس، ۲: ۱-۱۰). از نگاه *پولس* تمام شریعت در یک حکم خلاصه می‌شود و آن اینکه همسایهات را همچون خویشتن محبت نما (غلاطیان، ۵: ۱۴). فراموش نشود که *پولس* خود را رسول مسیح می‌دانست (اول تیموتائوس، ۱: ۱) و به‌صراحت معتقد بود انجیلی که بدان بشارت می‌دهد را از طریق مکاشفه از عیسی مسیح دریافت کرده است (غلاطیان، ۱: ۱۲) و هر کس چیزی غیر از آن را موعظه کند، حتی اگر فرشته‌ای از آسمان باشد، ملعون است (همان، ۱: ۸).

از نگاه مسیحیان، عیسی شریعتی چون شریعت موسوی مقرر نکرد که دارای احکام حقوقی و سیاسی باشد و قوانینش به مقتضیات زمانه تغییر می‌کند، بلکه اصول جامع روحانی که مقتضی هر زمان و هر مکان است وضع کرد (میلر، ۱۳۸۲، ص ۲۹).

ناگفته نماند که تأمل درباره تعالیم مربوط به فیض مسیح و رابطه ایمان و عمل، بعدها در کلیسا تداوم یافت و افرادی همچون *آگوستین*، *مارتین لوتر* و *ژان کالون* در این عرصه از نظریه‌پردازان برجسته هستند. نظرات این افراد در این باب قابل توجه است. این موضوعات از نزاع‌های کانونی در طی نهضت اصلاح دین بوده‌اند (در این باره ر.ک.: لین، ۱۳۸۶، ص ۸۰؛ وورست، ۱۳۹۳، ص ۳۵۱).

از آن طرف، در بین غلات هم این عقیده وجود داشت که حب اهل بیت از انجام تکلیف کفایت می‌کند. در نتیجه التزامی به شریعتی چون نماز، روزه و... نداشتند و حتی گناهان کبیره همچون زنا، زردی، ربا و شرب خمر را روا می‌دانستند (اشعری، ۱۳۴۱، ص ۵۷). ایشان بهشت و جهنم، فرائض و محرمات را به‌طور نمادین تفسیر کرده و اینها را افرادی می‌دانستند که به‌واسطه به دوست داشتن یا دشمن داشتن‌شان مأمور هستند (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۱۰). غلات در مقام استدلال برای این عقیده خود به آیاتی از قرآن همچون: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ» (نساء: ۲۸) و «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا» (مائده: ۹۳) متمسک می‌شدند. آنان آیه دوم را نسخ دیگر آیات محرمات می‌دانستند (اشعری، ۱۳۴۱، ص ۴۱). گروه‌هایی از آنان معتقد بودند شریعت به جهت تنبیه و تادیب مقصرینی هستند که از اقرار به مقام و منزلت آل محمد صلی الله علیه و آله کوتاهی کردند (همو، ۱۳۴۱: ۶۱).

این عقاید غلات در واقع تفسیر نادرست و سوءاستفاده از برخی

در صورتی که جریان غلو در شیعه ادامه می‌یافت، چه بسا فرصت می‌کرد از راه یافتن شواهد قرآنی، حدیث‌سازی و توسعه مبانی فلسفی و کلامی، عقاید خود را نظام‌مندتر و بهتر سازماندهی کند؛ همان‌طور که این اتفاق در کلیسا در طول پنج قرن اول میلادی اتفاق افتاد. آباء کلیسا با مطالعه فلسفه یونانی و کنکاش کردن عهدین، توانستند مبانی الهیات خود را تحکیم و تثبیت کنند. مثلاً ممکن بود غلات تفسیر رمزی و سمبلیک قرآن و احکام شرعی را بیشتر توسعه دهند تا بر بنیان مقبول‌تری قرار گیرد. یا اینکه با نظریه‌پردازی و تأویل قرآن، دیدگاه خویش در باب الوهیت ائمه را مستدل جلوه دهند. از باب نمونه، در روایت ذیل دو مورد از استدلال‌های قرآنی غلوآمیز را می‌توان مشاهده کرد. در این مدرک راوی از امام ششم^ع می‌پرسد:

گروهی از مردم می‌گویند شما خداييد و از قرآن دليل مي‌آورند: وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ؛ امام فرمود: ای سدیر، گوشم، چشمم، پوستم، گوشتم، خونم و مویم از اینان بی‌زار است و خدا هم از آنان بی‌زار است؛ اینان بر کیش من و پدرانم نیستند. به‌خدا سوگند که خدا مرا و آنها را در قیامت گرد هم نیاورد، جز آنکه بر آنان خشمگین باشد. راوی گوید: و نزد ما مردمی هستند که گمان می‌کنند شما فرستادگان خداييد و از قرآن گواهی می‌آورند: يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ؛ امام همان جمله قبل را تکرار کرده از ایشان بی‌زاری می‌جوید. آنگاه راوی می‌پرسد: پس شما که هستيد؟ و امام پاسخ می‌دهد: ما خزانه‌دار علم خداييم، ما ترجمان امر خداييم، ما مردمی معصوم و پاکيم، خداوند تبارک و تعالی به اطاعت ما فرمان داده و از نافرمانی ما نهی فرموده، ما حجت‌رسانيم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است (کلینی، ۱۳۹۲ق، ج ۲، ص ۳۶).

نکته استدلال از آیه اول این است که آنان جمله "وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ" را جمله مستقلی گرفتند که این معنا را می‌دهد که اله و معبود آسمان غیر از اله زمین است. نکته دیگری که این استدلال را موجه می‌سازد، این است که براساس قواعد ادبیات عرب، هرگاه لفظی در جمله تکرار شود؛ اگر معرفه به الف و لام باشد، مقصود از دومی همان اولی است؛ مانند: رأیت الرجل وأکرمت الرجل؛ همچنین است اگر اولی نکره و دومی معرفه به ال باشد؛ مانند: «کَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا * فَعَصَى فِرْعَوْنَ الرَّسُولَ» (مزل: ۱۵-۱۶)، اما اگر هر دو لفظ نکره باشند، منظور از دومی غیر از اولی است؛ مثل: رأیت

نکته بعدی به دیدگاه نظری اسلامی و قرآنی نسبت به شریعت برمی‌گردد. از نگاه قرآن باید و نبایدهای دینی ناظر به مصلحت‌ها و مفسدات‌های زندگی انسان است. گرچه در شرایع پیشین محرماتی با هدف مجازات وجود داشته؛ همان‌طور که قرآن می‌فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا» (نساء: ۱۶۰)، اما در شریعت اسلام که واپسین شریعت است به این منوال نیست: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» (اعراف: ۱۵۷). و در نتیجه کارکرد واجبات و محرمات مستقیماً با صلاح زندگی فردی و اجتماعی و قیام به قسط و عدل ارتباط دارند. از نظرگاه اسلامی، احکام و عبادات از دین قابل حذف نیستند.

در مسیحیت، عیسی^ع خداست و در فرقه غلات، این ائمه اهل‌بیت^ع هستند که پروردگارند! در مسیحیت خدا متجدد می‌شود و عیسی ناصری انکشاف خداست و در باور غلات خداوند در ائمه حلول می‌کند. این دو مؤلفه اعتقادی مشابه در این دو جریان است. یک جریان غالی، ابتدا رهبر دین را که یک پیامبر یا امام است به مرحله ربوبیت می‌کشاند، برای اینکه این عقیده را موجه جلوه دهد، ادعا می‌کند که خدا در او حلول کرده، آنگاه می‌گوید ایمان به آن شخص الهی موجب بخشش گناهان می‌شود و دیگر نیاز به انجام شرایع و عبادات دست و پاگیر دینی نیست.

۲-۳. ذکر یک تفاوت بین دو جریان

اما یک تفاوت مهم بین دو جریان غلو در میان پیروان حضرت عیسی^ع و ائمه اهل‌بیت^ع وجود دارد که همه‌چیز در آن خلاصه می‌شود. آن نکته این است که غلات شیعی به دلیل حضور امامان نتوانستند به حیات خود ادامه دهند. امامان شیعه با روشنگری درباره خطای آنها و اظهار برات و لعن صریح سران غلات، توطئه ایشان را خنثی کردند و این فرقه بیش از چند دهه دوام نیاورد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۲۲). بعدها علمای شیعه در مدرسه حدیثی قم اقدام به پاک‌سازی احادیث جعلی آنها از روایات شیعه کردند (همو، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۸۰). اما جریان غلو در بین پیروان آیین مسیح به پیروزی رسید که یک دلیلش عدم حضور شخص مسیح در بین قوم بود.

کدامیک از این سخنان را بپذیریم؟ امام فرمود: چیزی از سخنان آنها را نگیر؛ ای سدیبر ما حجت خدا و امنای او بر بندگانش هستیم، حلال و حرام ما از کتاب خداست (ابن حیون، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۵۰).

بدیهی است که ممکن است در این میان گاهی دیدگاه‌های غلوآمیز بر سر زبان‌ها افتد، یا حتی عده‌ای بر آن حجت الهی با هر انگیزه‌ای دروغ بزنند. یکی از روش‌های فرقه غلات، جعل حدیث و دروغ‌پردازی بود. آنان اقدام به جعل حدیث می‌کردند تا عقاید خود را تقویت کنند؛ تا جایی که امام صادق علیه السلام درباره آنها فرمود: «در میان آنها کسانی‌اند که دروغ می‌گویند، تا آنجا که شیطان به دروغ ایشان محتاج است» (طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۲۴۹). یکی از روش‌های جعل هم در روایات ذیل توسط آن حضرت بیان شده است:

مغیره بن سعید عمداً بر پدرم دروغ می‌بست و یاران وی در بین اصحاب پدرم مستتر بودند. آنها کتب اصحاب پدرم را می‌گرفتند و به مغیره می‌رساندند و او در آنها کفر و زندقه می‌نوشت و به پدرم نسبت می‌داد؛ سپس آنها را به یارانش برمی‌گرداند و دستور می‌داد آنها را در بین شیعه به‌پراکنند (همو، ۱۴۲۷ق، ص ۱۹۵).

اساساً دروغ بستن بر پیامبران و ائمه علیهم السلام یکی از مشکلات و مصائب بزرگ دین است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ما اهل بیته راست‌گو هستیم و از کذابی که بر ما دروغ بزند آسوده نیستیم که صدق ما را با دروغش در نزد مردم ساقط می‌کند، رسول‌الله صلی الله علیه و آله راست‌گوترین مردمان بود؛ درحالی که مسیلمه بر او دروغ می‌بست و امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر راست‌گوترین مردم بود؛ حال آنکه کسی که بر او دروغ می‌بست و با یافته‌هایش در راستای تکذیب صدق او عمل می‌کرد عبدالله بن سبا لعنه‌الله‌بره و حسین بن علی علیهما السلام به مختار گرفتار شد؛ سپس امام حارث ثامی و بنان را ذکر کرد و فرمود: آنان بر علی بن الحسین علیهما السلام دروغ می‌بستند... (همو، ۱۴۲۷ق، ص ۲۵۵).

در اخبار آمده است که یکی از سران غلات ادعا می‌کرد امام باقر علیه السلام هر شب به خواب او می‌آید (همان).

به‌هیچ‌وجه دور از ذهن نیست که همین جریانات موبه‌مو برای حضرت عیسی علیه السلام هم اتفاق افتاده باشد. ابتدا کسانی از روی غفلت و سهو به دلیل رؤیت کرامات عظیم از آن حضرت، درباره ایشان ادعاهای ربوبی کرده باشند و بعدها این عقیده توسعه و نظام‌یافته و همه‌گیر شده باشد. طبیعی است که در این میان احتمال دروغ بستن بر آن حضرت از روی عمد، یا دست‌کاری و جعل کتاب‌هایی تحت

رجلاً و اکرم رجلاً، که در غیر این صورت باید از ضمیر استفاده و گفته می‌شد: رأیت رجلاً و اکرمته. اما اگر جمله تمام نباشد و هر دو جزء جمله، صله "الذی" باشند، دیگر این معنا را نمی‌دهد (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۵۹). در آیه دوم استدلال بر این پایه است که مقصود از رسل، پیامبر و ائمه‌اند؛ زیرا خطاب باید ناظر به موجودین یا کسانی که در آینده موجود می‌شوند، باشد و بالتبع خطاب امر به گذشتگان معنا ندارد. وجهی که در جواب می‌توان ذکر کرد این است که خطاب، ائمه را هم دربر می‌گیرد، اما از باب تغلیب نه به معنای حقیقی؛ مفسران هم خطاب را متعدد گرفته‌اند، یعنی اینکه به هر رسولی در زمان حیاتش چنین دستوری رسیده است (همو، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۶۰؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۳، ص ۲۸۰).

طبیعی است که افتراقات مابین معتقدات این دو جریان موارد بسیاری را دربر می‌گیرد؛ چراکه جریان غلو در اسلام دهها فرقه با طیف متنوعی از عقاید و افکار را شامل می‌شود (مشکور، ۱۳۷۹، ص ۱۵۶-۱۸۶)، اما موارد پیش‌گفته ستون‌های اصلی الهیات هر دو گروه است.

۲-۴. تحلیل و بررسی امر حجج الهی

در این بخش به لحاظ نظری به مفهوم حجت‌های الهی و مناصب الهیه همچون نبوت و وصایت با تکیه بر تعالیم اهل‌بیت علیهم السلام پرداخته می‌شود. این امر در راستای روشنگری درباره مباحث پیش‌گفته درباره غلو اهمیت دارد. در اینجا به رئوس دیدگاه نظری در باب مناصب‌های الهی پرداخته خواهد شد؛ چه اینکه این موضوع یکی از محورهای اختلاف‌نظر بین اسلام و مسیحیت و شاید مهم‌ترین آنهاست.

حجت‌های الهی همچون انبیا و اوصیا، واسطه بزرگی بودند؛ طوری که مردم هم‌عصرشان گاهی نمی‌توانستند کرامات ایشان را درک کنند و دچار آشفته‌گی می‌شدند. مثلاً انجیل گزارش می‌کند که عیسی علیه السلام از شاگردان خود پرسید: «به‌گفته مردم، پسر انسان کیست؟» آنان پاسخ دادند: «برخی می‌گویند یحیای تعمیددهنده است، بعضی دیگر می‌گویند الیاس، و عده‌ای نیز می‌گویند ارمیا یا یکی از پیامبران است» (متی، ۱۳:۱۶). همین تشویش خاطر درباره امامان شیعه هم وجود داشته است. در روایتی چنین آمده که سدیبر صیرفی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت:

قربانت شوم، شیعیان‌تان درباره شما اختلاف کرده‌اند؛ تاآنجا که بعضی گفتند: به گوش امام خوانده می‌شود و دیگرانی گفتند: به او وحی می‌شود و برخی گفتند: به قلبش انداخته می‌شود و برخی دیگر گفتند: در خواب می‌بیند و بعضی گفتند: از روی کتب پدراش فتوا می‌دهد؛

و خواست خداوند و آنها یکی است (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۵۵۶). همان طور که در حدیثی دیگر چنین آمده که محمد بن سنان

نزد امام جواد^ع از اختلاف شیعه سخن می‌گوید و امام می‌فرماید:

ای محمد، خداوند تبارک و تعالی بی‌بسته یگانه و تنها بود، سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید و هزار دهر درنگ کردند، سپس همه چیز را آفرید و آنان را گواه آفرینش همه چیز ساخت و فرمان‌برداری آنها را بر همه چیز مجری نمود و مورثان را بدان‌ها واگذارند؛ پس آنان حلال کنند هر چه را خواهند و حرام کنند هر چه را خواهند و هرگز نخواهند جز آنچه را که خداوند تبارک و تعالی خواهد، سپس فرمود: این دیانتی است که هر کس از آن پیش افتد، بیرون جهد و هر که از آن تخلف کند، نابود گردد و هر که ملازم آن باشد به مقصد رسد (کلینی، ۱۳۹۲ق، ج ۲، ص ۴۳۷).

گفتنی است که این مورد یعنی وحدت مشیت، مشابه دیدگاه مسیح‌شناسانه مسیحیان نسطوری است. آنها هم اتحاد دو مؤلفه الهی و بشری در مسیح را براساس یگانگی اراده تفسیر می‌کردند (گریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۴)؛ و مورد سوم که بی‌ارتباط با نکته قبلی نیست، این است که حجج الهی مبنا و معیار خشنودی و خشم الهی‌اند. رضای آنها رضای خدا و غضب آنها غضب خداست، دوستی با آنها دوستی با خدا و عداوت با آنها محاربه با خداست. امام صادق^ع در تفسیر آیه شریفه «فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (زخرف: ۵۵) فرمودند:

همانا خداوند عزوجل به خشم نمی‌آید همچون خشم آمدن ما، بلکه او دوستانی برای خود آفریده که خشمگین شوند و خشنود گردند و آنها مخلوق و پرورده اویند و خداوند رضای آنها را رضای خود و خشم آنها را خشم خود مقرر کرده است؛ زیرا که آنها را داعیان به سوی خود و راهنمایان بر خویش کرده است (کلینی، ۱۳۹۲ق، ج ۱، ص ۲۵۹).

در روایتی دیگر امام کاظم^ع می‌فرماید: «خداوند عزیزتر از آن است که ظلم کند یا اینکه مظلوم واقع شدن را به خود نسبت دهد، و لیکن خداوند ما را با خود آمیخت و ستم به ما را ستم به خود و دوستی ما را دوستی خود قرار داد» (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۵۵۶).

اندیشه اسلامی به جای تجسد به استخلاف قائل است. نیازی نیست که یک خداوند متجسد انسان‌وار به زمین فرود آید، بلکه او حجت‌ها و جانشینانی در بین مردم دارد که علم خود را نزد ایشان به

عنوان انجیل یا دیگر منابع مکتوب مهم هم منتفی نباشد؛ همان طور که در حدیث شیعه این اتفاق افتاد.

وجود دو جریان مشابه در دو شریعت عیسوی و محمدی نه تنها عجیب نمی‌نماید، که حتی طبیعی است. همان طور که با الفاظ مختلف از پیامبر اکرم^ص نقل شده: «امتم روش بنی‌اسرائیل را پیشه کنند و پا جای پای آنها نهند تا جایی که اگر آنها وارد سوراخی شدند، با آنها داخل شوند، همانا قرآن و تورات را یک فرشته، در یک ورق، با یک قلم نوشت و امثال و سنت‌ها یک‌سان جریان یابند» (هلالی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۵۹۹). در حدیثی دیگر راوی از امام صادق^ع می‌پرسد:

فدایت شوم، سخنی است که مردم روایت می‌کنند بدین مضمون که رسول خدا^ص فرمود: از بنی‌اسرائیل حدیث بگو و اشکالی نیست. امام فرمود: بله درست است. گفتم: پس آنچه را که از بنی‌اسرائیل شنیدیم روایات کنیم و حرجی بر ما نیست؟ امام فرمود: آیا این سخن پیامبر را نشنیده‌ای که: در دروغ‌گویی مرد همین کافی است که هر چه را که می‌شوند نقل می‌کند. گفتم: پس چگونه است؟ فرمود: آنچه در قرآن درباره بنی‌اسرائیل آمده، روایت کن که آن در این امت هم واقع خواهد شد (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۱۵۹).

حال این پرسش باید بررسی شود که به واقع حجت‌های الهی چه کسانی هستند؟ و دیدگاه بدون افراط و تفریط در یک بیان نکته‌وار چیست؟ این مبحث که در چهارچوب نبوت و امامت در علم کلام مورد بررسی قرار می‌گیرد، از قرار تفصیل است و موضوعات فرعی کوچک و بزرگ زیادی را دربر می‌گیرد. در اینجا بنابر ورود به مباحثی چون ضرورت وجود حجت‌های الهی، مبادی علم امام یا فرق رسول و نبی و محدث و مانند اینها نیست، بلکه فقط به نکاتی اشاره می‌شود که در راستای این تحقیق باشند. سه مؤلفه مهم حجت‌های الهی (انبیا و اوصیا) که البته الزاماً منحصر در این سه مورد نیست، عبارت‌اند از: نخست آنکه حجج الهی خزائن علم پروردگار هستند و خداوند تمام علمی را که آدمیان برای زندگی و سعادت خود در دنیا و آخرت نیاز دارند را به آنها تعلیم داده است. امام باقر^ع فرمودند: «به خدا سوگند که ما خزانه‌داران خداوند در آسمان و زمین هستیم، نه بر طلا و نقره، بلکه به دانش او» (کلینی، ۱۳۹۲ق، ج ۱، ص ۳۶۷). از این‌روست که اطاعت آنها بر خلق واجب است و آنان خلفای خدا در زمین هستند (همو، ۱۳۹۲ق، ج ۱، ص ۳۴۷)؛ دوم آنکه حجت‌های الهی با خداوند در وحدت مشیت هستند

دارند، ساخت؛ و لکن اسرائیل چگونه رفتار کرد، چقدر از پیغمبران را به قتل رسانید، چقدر ناپاک نمود امر نبوت را، چگونه نافرمانی کرد به شریعت خدای و چقدر برگشتند مردمان از خدای به آن سبب و رفتند تا بتان را به گناهان شما بپرستند، ای کهنه» (برنابا، ۲۰:۶۸-۲۵). دین‌داری جاهلان و تعالیم ناصحیح منجر به بی‌اعتبار شدن دین و خداآوری و در نتیجه دین‌گریزی و الحاد می‌شوند.

نتیجه‌گیری

به‌طور موجز می‌توان ماحصل تحقیق را در دو نکته ذیل جمع‌بندی کرد:

– مشاهده شد که مفاهیم بنیادین الهیات مسیحی در ادبیات قرآنی و روایی هم سابقه دارند، اما با تلقی متفاوت. این امر ما را به این نکته سوق می‌دهد که بسیار محتمل است این مفاهیم در شرایع پیشین هم وجود داشته و از زبان انبیا و اوصیای متقدم شنیده شده باشند؛ چه اینکه جوهره و شهد آموزه‌های وحیانی در همه شرایع ابراهیمی یکی است، ولی در نسخه کنونی مسیحیت، که عمدتاً به رسائل پولس و انجیل یوحنا متکی است، دچار تحریف معنوی و تفسیر غلوآمیز شده باشند و لازم نیست شخص یا اشخاصی که این آموزه‌ها را پی‌ریزی کرده‌اند خیلی زیرک بوده باشند؛ چراکه اصل این معارف از اصالت برخوردار است.

– آنچه که می‌تواند مؤید مطلب فوق باشد، این است که فرقه‌ای در مذهب تشیع موسوم به غلات، دیدگاه‌هایی مشابه با مسیحیت، اما درباره ائمه اهل‌بیت^ع مطرح کردند. گو اینکه دو جریان انحرافی مشابه در دو شریعت عیسی^ع و محمد^ص رخ داده است. این نوع افکار می‌تواند در بستر هر مکتبی حتی مکاتب غیردینی هم سر برآورد. هر دو این جریان‌ها در فهم امر حجت‌های الهی به خطا رفتند؛ با این تفاوت کلیدی که یکی از آنها مغلوب و منقرض و دیگری غالب و فراگیر گردید. گفتنی است دیدگاه قرآنی – روایی درباره شخص مسیح (و طبیعتاً سایر انبیا و اوصیا) به دیدگاه مسیح‌شناسانه آریوسی و نسطوری در تاریخ کلیسا نزدیک است.

ودیع‌ه نهاده و به‌وسیله آنها مردم را هدایت می‌کند: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (انبیاء: ۷۳). و به‌واسطه آنها مردم را از راه و چاه مطلع گردانده و به واسطه شفاعت آنان از گناهان مؤمنین درمی‌گذرد. امام صادق^ع می‌فرماید: «خداوند خودداری کرده از اینکه چیزی را جاری کند، مگر با اسبابی؛ پس برای هر چیز سببی و برای هر سببی گشایشی و برای هر گشایشی علمی و برای هر علمی باب ناطقی قرار داده است؛ شناخت آن راه، هر که شناخت و ندانست آن راه، هر که ندانست؛ و آن رسول خدا و ما هستیم» (کلینی، ۱۳۹۲ق، ج ۱، ص ۳۴۱). نظر به رفعت مقام و علو مکانت خداوند متعال، او برای هر کاری اسباب و عللی قرار داده، و واسطه‌های هدایت، انبیا و اوصیا هستند.

۳. عواقب سوء انحرافات در ادیان الهی

قرآن کریم، یکی از وظایف مسلمانان را امر به معروف و نهی از منکر می‌داند: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آل عمران: ۱۱۰)؛ همچنان که در جایی دیگر فرمود: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۰۴). همان‌طور که از این آیات کریمه استفاده می‌شود، این امر به معروف و نهی از منکر، هم بین مسلمانان و هم بین ایشان و غیرمسلمانان است؛ هم شامل مباحث عملی و هم عقیدتی است. به‌طور ویژه، آگاه کردن مردم از حقایق ایمان و تصحیح انحرافات واردشده در شرایع پیشین، یکی از فلسفه‌های وجودی دین اسلام است، اما این کار باید به‌نحو احسن و همراه با حسن نیت انجام گیرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۴۹)؛ همچنان که قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ» (عنکبوت: ۴۶). مهیمن بودن قرآن بر کتب آسمانی پیشین که در آیه ۴۸ از سوره مبارکه مائده به آن اشاره شده، دارای دو جنبه سلبی و اثباتی است؛ هم تصحیح آموزه‌های نادرست و هم تصدیق معارف درست. بیان صحیح تعالیم حقه دینی، خودبه‌خود منجر به نفی ماسوای آن از تعلیم‌های نادرست است. نباید اثر سوء تعلیم‌های نادرست و غیرمعتول را نادیده گرفت و نسبت به آنها بی‌تفاوت بود. در کلامی منتسب به حضرت مسیح^ع در انجیل برنابا در مذمت فقها و کهنه بنی‌اسرائیل این‌چنین آمده: «به او [طایفه اسرائیل] شریعت‌های خود را عطا نموده او را وارث همه این بلاد که قوم ما در آنها اقامت

منابع.....

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح فضل الله یزدی طباطبائی و هاشم رسولی، چ سوم، تهران، ناصر خسرو.

طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفة.

طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۲۷ق، *اختیار معرفة الرجال*، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم، نشر اسلامی.

عربی، محمد غازی، ۱۴۲۶ق، *التفسیر الصوفی الفلسفی للقرآن الکریم*، دمشق، دارالبشائر.

فانگ، یولان، ۱۳۹۶، *تاریخ فلسفه چین*، ترجمه فرید جواهر کلام، چ دوم، تهران، فرزانه روز.

فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *التفسیر الکریم*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.

کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۹۲، *الأصول من الکافی*، ترجمه و شرح محمدباقر کمره‌ای، چ چهارم، تهران، کتابفروشی اسلامیة.

گریزی، جوان، ۱۳۸۴، *مسیحیت و بدعت‌ها*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، طه.

لین، تونی، ۱۳۸۶، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، چ پنجم، تهران، فرزانه روز.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

—، ۱۴۰۴ق، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، چ دوم، تهران، دارالکتب الإسلامیة.

مشکور، محمدجواد، ۱۳۷۹، *تاریخ تسبیح و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم*، چ ششم، تهران، اشراقی.

مغنیة، محمدجواد، ۱۴۲۴ق، *تفسیر الکاشف*، قم، دارالکتب الإسلامیة.

مفتاح، احمدرضا و محسن ربانی، ۱۳۹۳، «مقایسه مفهوم فدیة در مسیحیت و شفاعت از نظر شیعه»، *الهیات تطبیقی*، ش ۱۲، ص ۱۴۳-۱۶۰.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۶ق، *نفحات القرآن*، قم، مدرسه الإمام علی بن ابی طالب.

مک‌گراث، آلیستر، ۱۳۹۳، *درس‌نامه الهیات مسیحی*، ترجمه بهروز حدادی و دیگران، چ دوم، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

میلر، ویلیام، ۱۳۸۲، *تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران*، ترجمه علی نخستین، تهران، اساطیر.

واحدی، علی بن احمد، ۱۴۱۶ق، *الوسیط فی تفسیر القرآن المجید*، تحقیق محمدحسن ابوالعزم زفیتی، قاهره، وزارة الأوقاف.

وورست، رابرت، ۱۳۹۳، *مسیحیت از لابه‌لای متون*، ترجمه جواد باغبانی و عباس رسول‌زاده، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

هلالی، سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ق، *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*، تحقیق محمد انصاری زنجانی خوئینی، قم، الهادی.

نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، قم، هجرت.

ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم، بی‌تا، *التفسیر الکریم*، تحقیق عبدالرحمن عمیره، بیروت، دارالکتب العلمیة.

ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، ۱۳۸۵ق، *دعائم الإسلام*، تحقیق آصف فیضی، چ دوم، قم، مؤسسه آل البيت.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۳۹۲، *تحف العقول عن آل الرسول*، ترجمه علی حسینی، قم، اندیشه مولانا.

اشعری، سعد بن عبدالله، ۱۳۴۱، *المقالات و الفرق*، تحقیق محمدجواد مشکور، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطائی.

انجیل عیسی مسیح به همراه مزامیر و امثال، ۲۰۰۹، ترجمه هزاره نو، ایلام، آگوستین، ۱۳۹۳، *شهر خدا*، ترجمه حسین توفیقی، چ سوم، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

بجرانی، هاشم بن سلیمان، ۱۴۱۵ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه البعثة.

برنابا، یوسف، ۱۳۹۰، *انجیل برنابا*، ترجمه سردار کابلی، چ هشتم، تهران، المعی.

بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، ۱۴۰۸ق، *الفرق بین الفرق*، بیروت، دارالجمیل.

حراعلی، محمد بن حسن، ۱۴۲۵ق، *إنبایة الهدایة بالنصوص و المعجزات*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، بی‌تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دارالفکر.

رضایی اصفهانی، محمدعلی، ۱۳۸۷، *تفسیر قرآن مهر*، قم، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.

زمانی‌نژاد، علی اکبر، ۱۳۸۴، *مجموعه آثار کنگره بزرگداشت شیخ ابوالفتح رازی*، قم، دارالحديث.

سجادی، جعفر، ۱۳۸۳، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چ هفتم، تهران، طهوری.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، ۱۴۲۱ق، *الإتقان فی علوم القرآن*، تحقیق فواز احمد زمرلی، چ دوم، بیروت، دارالکتب العربی.

شعراوی، محمد متولی، ۱۹۹۱م، *تفسیر الشعراوی*، بیروت، اخبار الیوم.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۴۱۵ق، *الملل و النحل*، تحقیق امیر علی مهنا و علی حسن فاعور، چ چهارم، بیروت، دارالمعرفة.

صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، ۱۳۹۷، *غلو (درآمدی بر افکار و عقاید غالبان در دین)*، چ پنجم، تهران، کویر.

صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۲، *الخصال*، ترجمه و شرح محمدباقر کمره‌ای، چ چهارم، تهران، کتابخانه اسلامیة.

—، ۱۳۹۸، *علل التسمی*، ترجمه حسین قاسمی، چ دوم، قم، طوبای محبت.

—، ۱۳۹۳، *عیون أخبار الرضا*، ترجمه علی اکبر غفاری و حمیدرضا مستفید، چ ششم، تهران، دارالکتب الإسلامیة.

—، ۱۴۰۳ق، *معانی الأخبار*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، اسلامی.

صفری فروشانی، نعمت‌الله، ۱۳۸۷، *غالبان*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

طباطبائی، محمدکاظم، ۱۳۹۰، *تاریخ حدیث تسبیح*، چ سوم، تهران، سمت.